



# نگاهی به فیلم سیب از دو زاویه

پروانه سلطانی - انگلیس

کارگردان و تهیه کننده: سمیرا مخملباف  
فیلم بردار: ابراهیم غفوری  
بازیگران: معصومه نادری، زهرا نادری، قربانعلی نادری،  
صغری بهروزی و...  
فیلم نامه و ادیتور: محسن مخملباف  
موسیقی: مجید انتظامی  
محصول ۱۹۸۸ (۸۸ دقیقه)  
نوع فیلم: نیمه مستند

پدری فقیر و بیکار (قربانعلی نادری) که همسرش نیز نابیناست و دختر دوقلوی خود را به مدت ۱۱ سال در خانه زندانی می کند، تا این که اهالی محل از زندانی شدن دو دختر مطلع می شوند و موضوع را به اداره خدمات اجتماعی اطلاع می دهند. مددکارهای اجتماعی با دخالت خود سعی می کنند به وضعیت آن ها رسیدگی کنند. وقتی دو دختر (معصومه و زهرا) تحت معاینات پزشکی قرار می گیرند معلوم می شود که این دو دختر با وجود این که از نظر پزشکی کاملاً سالم هستند اما نه قادر به حرف زدن می باشند و نه می توانند درست راه بروند. علت اصلی عقب افتادگی آن ها محرومیت از زندگی طبیعی در اجتماع عنوان می شود.

فیلم «سیب» ساخته ی «سمیرا مخمل باف» دختر ۱۸ ساله ایرانی از فیلم هایی است که در فاصله ی ۹۹-۸۹ در فستیوال های مهم جهان مورد توجه و استقبال منتقدین قرار گرفته است. «سیب» نخستین تجربه ی فیلم سازی سمیرا است که آشنایی با سینما را با حضور در محل های فیلم برداری در کنار پدرش «محسن مخملباف» آغاز کرد. با در نظر گرفتن جوانی کارگردان، می توان این فیلم را در رده ی فیلم های خوب قرار داد.

فیلم با نمایی آغاز می شود که در آن دستان کودکانه ای تلاش می کند تا به گلی نحیف در گلدانی آب بدهد. و پس از آن تیتراژ فیلم است که در آن نامه ای به تصویر کشیده می شود که اهالی محله ای در تهران آن را به

عنوان استشهادی برای ارائه به اداره خدمات اجتماعی نوشته اند و موضوع نامه نگرانی اهل محل است از سرنوشت دو دختر بچه ۱۲ ساله به نام های معصومه و زهرا که همراه با خانواده شان درحال مرگ تدریجی هستند.

اداره خدمات اجتماعی نیز در پاسخ به این نامه بچه ها را برای معاینه به اداره بهزیستی می فرستد. در آن جا آن ها را حمام می کنند، لباس هایشان را عوض می کنند و موهای شان را کوتاه می کنند. پس از معاینه اعلام می کنند که این دو کودک از نظر پزشکی سالم هستند. سپس پدر درمانده (قربانعلی) به همراه همسر نابینایش با نگرانی برای تحویل گرفتن دخترها به اداره بهزیستی می آید. قربانعلی در تمام این مدت تلاش می کند تا با استناد به قرآن و اسلام مسئولین مربوطه را متقاعد کند که بر اساس قرآن و قوانین آن رفتار کرده و آن ها می بایست حقوق پدری او را به رسمیت بشناسند. و مادر نابینا هم که نه زبان فارسی می فهمد و نه می تواند حرف بزند تنها نگرانی نشان می دهد. نگرانی از بی حجابی دخترانش. او دو روسری باخودش آورده که برسر دخترانش می اندازد. در نهایت هم پدر و مادر تعهد می دهند که دیگر دختران شان را در خانه زندانی نکنند و در نتیجه موفق می شوند آن ها را از اداره بهزیستی تحویل بگیرند. در این

جا وظیفه دولت یا اداره بهزیستی در مورد بچه ها تقریباً به پایان می رسد. تنها قرار می شود یکی از مسئولین اداره «خانم محمدی» گاهی سری به این دو دختر بزند و وضعیت شان را کنترل کند. در این جا اولین قسمت فیلم به پایان می رسد.

قسمت دوم فیلم زمانی آغاز می شود که خانم محمدی برای کنترل وضعیت دختر بچه ها به خانه قربانعلی می رود. در این جا فیلم از حالت مستند و گزارش گونه نیز خارج می شود و فیلم ساز سعی می کند حالت داستانی به فیلم بدهد. از این رو خانم محمدی در نخستین ملاقاتش با دخترها در خانه شان برایشان دو آئینه هدیه می آورد تا دخترها با نگاه به آئینه به حضور خود در این دنیا بهتر واقف شوند. سپس با استفاده از قدرتی که دارد دخترها را از خانه بیرون می فرستد و با محکوم کردن قربانعلی بدون توجه به تهیدستی و درماندگی او را در زندان خانه محبوس می کند، آن گاه با قرض کردن اره ای آهنبر از همسایه قربانعلی را وادار می کند تا با بریدن آهن های زندان خودش را از قفسی که بدست خودش ساخته آزاد کند تا هم زندان نابود شود و هم قربانعلی مزه زندانی بودن را بچشد. قربانعلی فلک زده با چهره ای درمانده مجبور به بریدن میله ها می شود. دخترها هم در نخستین روز آزادی شیرینی

## فیلم «سیب» ساخته ی سمیرا مخملباف دختر ۱۸ ساله ایرانی از فیلم هایی است که در فاصله ی ۹۹-۸۹ در فستیوال های مهم جهان مورد توجه و استقبال منتقدین قرار گرفته است. «سیب» نخستین تجربه ی فیلم سازی سمیرا است که آشنایی با سینما را با حضور در محل های فیلم برداری در کنار پدرش محسن مخملباف آغاز کرد.

زندگی را با خریدن بستنی به کمک مالی زن همسایه، سیب، ساعت و پیدا کردن دو هم بازی مهربان که بصورت مصنوعی از طرف کارگردان در فیلم گنجانده شده اند تجربه می کنند.

کارگردان خود چنین می گوید: اعضای خانواده و همسایه ها همگی نقش خودشان را بازی می کردند فقط آن دو دختر کوچولو که با دوقلوها دوست می شوند دخترعموهای من هستند. همچنین مردی که ساعت می فروشد پدر بزرگ من است.. (از مصاحبه با مجله انگلیسی زبان)

در ساعت های پایانی آن روز خوش خانم محمدی به دخترها یاد می دهد که چگونه قفل زندان را باز کنند و در واقع این بار دخترها هستند که پدر خود را از زندان خانه آزاد می کنند تا برای خریدن ساعت آنها را یاری دهد. و بعد هم که خانه از دخترها و پدر خانواده خالی می شود خانم محمدی با لبخندی پیروزمندانه، بگونه ای که انگار توانسته زندان را ویران کند نگاهی به در خانه می اندازد، لبخندی از سر رضایت می زند و خانه و آن محله را ترک می گوید.

این بار نوبت مادر نابینا و مضطرب است که می بایست به تنهایی و کورمال کورمال از خانه بیرون بیاید. او که سرشار از نگرانی و

اضطراب است و مدام زیرلبی فحش می دهد، در نخستین لحظات ترک خانه به سیبی برمی خورد که توسط پسرک شیطان همسایه از پنجره آویزان است و به صورت زن نابینا می خورد و بالاخره او موفق می شود پس از تلاشی کوتاه سیب را به چنگ آورد. سیبی که می تواند میوه دانش و آگاهی باشد و نخستین گام برای رهایی از جهل و ظلمت. و در این جا با فیکس شدن تصویر مادر درحالیکه سیب را در چنگ گرفته فیل به پایان می رسد.

سمیرا مخلص در پاسخ به سوال خبرنگار مجله سایت اندساند که آیا استفاده از سیب در این فیلم به همان معنی است که مسیحیان در داستان های اساطیری از آن یاد می کنند پاسخ می دهد:

سیب، مانند داستان آدم و حوا در انجیل، نماد زندگی و دانش در شعر ایرانی است. ما داستان مشابهی در قرآن داریم، اما من این عنصر را در زندگی خود بچه ها پیدا کردم. درحالیکه همه نگران سرنوشت این دو دختر بودند، آنها مشغول خوردن سیب بودند و برآستی داشتند از خوردن آن لذت می بردند. به همین دلیل تصمیم گرفتم نماد سیب را تا پایان فیلم نگه دارم.

البته پس از پایان فیلم قرار براین بود که نام فیلم را «دخترها از خانه خسته شده اند» بگذارند. ولی چون این عنوان می توانست به این معنی باشد که دختران ایرانی از ماندن در خانه خسته شده اند، قوانین سانسور جمهوری اسلامی به شدت با آن مخالفت کرد. در نتیجه نام سیب را انتخاب کردند. سیب در این فیلم انگاره ای است که بارها و بارها تکرار می شود.

سیب سمبل آگاهی و شعور است. از این رو انتخاب این عنوان برای فیلم هوشیارانه است و چنان چه از دیدگاهی سمبلیک به فیلم سیب بنگریم می شود ادعا کرد که فیلم سیب نه فقط می تواند حدیث زندانی شدن دو دختر بچه بدست پدرشان باشد بلکه می تواند بگونه ای سمبلیک حدیث زندانی شدن میلیون ها زن و دختر ایرانی را بازگو کند که بیست سال است اسیر مالاها هستند.

از این زاویه و باتوجه به قوانین سخت سانسور جمهوری اسلامی می توان گفت که فیلم زبانی هشیار و زیرکانه دارد و به نوعی گویای داستان زندگی زنان تحت اسارت نظام جمهوری اسلامی است. معصومه و زهرا و نوع زندگیشان تنها نمونه های کوچک و سمبلیکی از این اسارت هستند. فیلم سیب فرهنگی را به نمایش می گذارد که در آن فرهنگ روح و جسم زنان و دختران در زیر شلاق سنت و اسارت این گونه نابود می شود. اسارتی که می تواند از شاداب ترین انسان ها موجوداتی معلول و ناتوان بسازد. «ملا» پدر خانواده نیز می تواند سمبلی باشد از حکومت بیست ساله مالاها در ایران. مادر نابینا و تاریک اندیش هم می تواند سمبل فقر فرهنگی، تاریک اندیشی و جهالت زنانی باشد که خود پاسداران این نظامند و دو دختر معلول هم می توانند نتیجه این اسارت و فقر فرهنگی باشند و در نهایت آزادی دخترها از خانه و دستیابی زن نابینا به سیب میوه شعور و آگاهی می تواند سمبلی باشد از رهایی زنان که با دستیابی به میوه دانش و آگاهی می توانند به رهایی دست یابند.

از این زاویه فیلم سیب فیلم موفقی است و به همین دلیل هم این فیلم توانست در اروپا و فستیوال های جهانی فیلم موفقی

باشد. ولی از آنجا که فیلم يك واقعه را به تصویر کشیده است تنها به نگاه از این دیدگاه نمی توان بسنده کرد. انتقاد من به فیلم سیب نیز از همین زاویه است. هرچند که فیلم ساز حتی از این زاویه خواسته با نگاهی اعتراضی تلاش کند تا حقوق کودکان و دختران و آزادی شان به رسمیت شناخته شود و به زندانی شدن معصومه و زهرا و رابطه غیرانسانی پدرشان با آنها اعتراض دارد و تلاش کرده است با دیدی انسانی این مسئله را به تصویر بکشد ولی از آن جا که فیلم ساختاری نیمه مستند دارد و براساس يك زندگی واقعی تهیه شده است در بیان مسائل و ریشه یابی آن ها ناتوان است.

بطور مثال در این فیلم به شخصیت اصلی فیلم و مشکلاتش «قربانعلی» هیچ توجهی نشده است و در واقع قربانعلی، پدر خانواده، مقصر اصلی نشان داده و به نقش دولت به عنوان مسبب اصلی این ماجرا نه تنها اعتراض و اشاره ای نکرده بلکه به مددکار اجتماعی به عنوان نماینده دولت نقشی مثبت داده و او را ناجی دخترها می داند. واقعا قربانعلی با شرایطی که دارد چه کاری غیر از این می توانست بکند. قربانعلی درمانده ای که از شدت فقر حتی ساده ترین وسیله زندگی که یخچال است هم ندارد و مجبور است از بیرون از خانه یخ تهیه کند و با نان داغی در يك دست و یخ در دست دیگر به خانه بیاید. پدر درمانده ای که حتی در ساعات استراحت خویش مرثیه ای می خواند که نشان از حزن و اندوه عمیق اوست. او مرتب می گوید که من مقصر نیستم، چرا که با وجود همسری نابینا و بچه های شیطان همسایه که به هر بهانه ای چون برداشتن توپ از دیوار خانه بالا می آیند و من که باید برای بدست آوردن مایحتاج خانه، خانه ام را ترک بگویم چه کار دیگری جز این می توانستم بکنم؟ او گله می کند که آبروی مرا پیش همه برده آید و همه جا به دروغ در روزنامه ها نوشته آید که من فرزندانم را زنجیر پیچ کرده ام. ولی کسی به حرف او توجه نمی کند حتی فیلم ساز هم او را مجرم اصلی می داند. و تنها همدردی که مددکار اجتماعی نشان می دهد این است که از پدر می پرسد که آیا اگر فرزندان تو پسر بودند باز هم آن ها را در خانه زندانی می کردی؟ گناه آن ها این بوده که دختر دنیا آمدند وگرنه اگر آن ها پسر بودند باتو از خانه بیرون می آمدند و این قدر نگرانی نداشتی. همین و بدین طریق مسئول اداره بهزیستی یا نماینده دولت نه تنها هیچ مسئولیتی را به عهده نمی گیرد بلکه مدعی حفاظت از حقوق دو دختر بچه هم می شود و مجرم اصلی این جنایت را پدر ناتوان و خشک اندیشی می داند که انگار صرفا بخاطر جهل فرهنگی اش بوده که فرزندان را یازده سال زندانی کرده است. کسی در این فیلم بدنبال یافتن مقصر اصلی که قربانیش نه فقط معصومه و زهرا بلکه هزاران هزار نفر دیگر هستند نیست و کسی به دنبال این مسئله نیست که بالاخره نقش حاکمین و دولتیان در طی این یازده سال چه بوده است. آن هم حکومتی که ادعا می کند حکومت مستضعفین است. آیا اگر قربانعلی شغل و درآمد کافی داشت آیا اگر کس یا کسانی از طرف دولت و همین اداره بهزیستی در طی این یازده سال بودند تا به او و به همسر نابینایش است و خودش احتیاج به نگره داری دارد کمک می کردند چنین فاجعه ای رخ می داد.

به راستی دولت جمهوری اسلامی در این یازده سال و یا در بیست سال حکومتش چه کرده و به راستی چه کسی مسئول بیکاری قربانعلی و فقر فرهنگی او و خانواده هایی مثل خانواده او هست؟ فقری که در بیست سال اخیر نه تنها گریبان قربانعلی و خانواده اش را گرفته بلکه هزاران قربانی دیگر را گرفته. کافی است به آمار خودکشی هایی که

در چند سال اخیر عمدتاً بخاطر فقر اقتصادی در ایران صورت می‌گیرد توجه کنیم.

آیا چنین فاجعه ای می‌توانست حتی با وجود جهل و خرافات که این روزها دامن گیر بسیاری از خانواده هاست بر سر دختران مرفه طبقات ثروتمند جامعه ایران نازل شود؟ یا آن‌ها به وسیله قدرت مالی فکری برای حل مشکلاتشان می‌کردند.

و بالاخره این که چرا قربانعلی این چنین احساس ناامنی می‌کند تا جایی که مجبور می‌شود دخترانش را از ترس در خانه زندانی کند. چرا مادر نابینا این قدر درمانده، کلافه و بدبین است. چه کسانی مسبب این احساس ترس و عدم امنیت هستند؟ آیا عامل اصلی بدبختی آنها تنها جهل و فرهنگ پدرسالاری است. یا هنگامی که فقر و جهل درهم می‌آمیزند چنین فجایی رخ می‌دهند. و بالاخره آیا در سرنوشت زهرا و معصومه با همه جنجالی که فیلم سیب در جهان برپا کرد، تغییری به وجود آمد. آیا زندگی واقعی در بیرون از خانه همیشه می‌تواند به همان شیرینی اولین روز آزادی که کارگردان برای آنها تهیه دیده بود باشد.

سمیرا مخملباف در مصاحبه ای گفته است: متأسفانه با وجود این که دخترها در حال حاضر در خانه ای بهتر زندگی می‌کنند ولی چون شرایط شان تغییری نکرده هنوز در خانه زندانی هستند. فقط زندانشان نوتر شده است. [طی دیداری که سمیرا چندی پیش با این خانواده داشته است:] (مصاحبه با سمیرا مخملباف)

بدین ترتیب روشن می‌شود وظیفه دولت «خانم محمدی» نیز همراه با پایان فیلم برداری به پایان رسیده است. از این رو و از این زاویه می‌توان گفت با وجود این که فیلم تلاش کرده است تا پیامی انسانی داشته باشد ولی از آنجا که قادر نیست درکی روشن از مشکل اصلی خانواده قربانعلی که ریشه در حاکمیت بیست ساله جمهوری اسلامی ایران دارد را به نمایش بگذارد فیلم زبانی ناتوان دارد. حتی دخالت های کارگردان و تغییر ساختمان فیلم از مستند به نیمه مستند نتوانست این مشکل را حل کند. مقصر دانستن پدر خانواده قربانعلی که خود یکی از قربانیان اصلی این ماجراست و بی توجهی به درماندگی و ناتوانی او یکی از ضعف های عمده فیلم است و بی انصافی است در حق قربانیانی چون قربانعلی و امثال او.